

ایران

حضرت علی (ع)؛

هیچ ثروتی چون خرد، هیچ تهیدستی چون نادانی، هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت کردن نیست.



سخن روز

نهج البلاغه، حکمت ۵۴

نگاره

در این سرزمین چیزی هست شایسته زیستن



طراح: Awni Eshtaiwe



سعید مستغابی منتقدسینما



فیلم بخش اول «افق: حماسه آمریکایی» یک فیلم ایدئولوژیک آمریکایی به تمام معناست و مجدداً با همان نگاه سنتی «سرخپوست خوب، سرخپوست مرده است»، جلوی دوربین هالیوود قرار گرفته است

- **صاحب امتیاز:** خبرگزاری جمهوری اسلامی
- **مدیر عامل مؤسسه فرهنگی-مطبوعاتی ایران:** احسان صالحی
- **سردبیر:** حسام‌الدین برومند

پیشنهاد

دیگر با گرگ‌ها نمی‌رقصد!

ایام دهه فجر بهمن ۱۳۷۰ بود و دهمین جشنواره فیلم فجر برگزار می‌شد. در آن دوره پس از سال‌ها که در بخش فیلم‌های خارجی جشنواره منحصراً آثاری از سینمای اروپای شرقی و آسیا و آفریقا نمایش داده می‌شد، برای اولین بار دو فیلم آمریکایی اسکار در بخش جشنواره جشنواره‌ها قرار گرفت؛ فیلم «با گرگ‌ها می‌رقصد» ساخته کوین کاستنر که ۱۱-۱۰ ماه قبلش، ۷ جایزه اسکار گرفت و فیلم «رانندگی برای دوشیزه دیزی» ساخته بروس برسفورد که سال قبل اسکار بهترین فیلم را دریافت کرده بود.

اما در میان این دو فیلم، «با گرگ‌ها می‌رقصد» به دلیل وسترن بودن، آن هم از نوع سرخپوستی‌اش جذابیت بیشتری داشت. نیمه شبی از اواسط همان بهمن سال ۱۳۷۰ به واسطه یکی از دوستان راهی سینمای عصر جدید برای تماشای فیلم «با گرگ‌ها می‌رقصد» در سانس فوق‌العاده شدیم. سالن یک سینمای عصر جدید، مملو از جمعیت بود ولی در تمامی ۳ ساعت نمایش فیلم با وجود اینکه تقریباً یک چهارم آن به زبان قبيله سو (بدون هرگونه زیرنویسی) بود اما کوچکترین صدایی از کسی درنیامد! اینک پس از ۲۴ سال در حالی که کوین کاستنر ۳۵ ساله در نقش سروران جان دنبار در فیلم «با گرگ‌ها می‌رقصد» ۶۹ ساله شده، فیلم دیگری از او با همان تم و سر و شکل و حال و هوا، طبعاً برای امثال بنده، جذابیت‌های خاص خود را دارد. یکی از تفاوت‌های فیلم «با گرگ‌ها می‌رقصد» نوع نگاه فیلم به سرخپوست‌ها بود که تا حدودی از آن نگرش کلیشه‌ای «سرخپوست خوب، سرخپوست مرده است» فاصله گرفته بود.

سروران جان دنبار، افسر قهرمان سواره نظام در مأموریتی به تنهایی به قلب سرزمین‌های قبایل سرخپوست در داکوتای جنوبی می‌رفت و در یک فراموش‌شدگی از سوی فرماندهی سواره نظام به تدریج جذب قبایل یاد شده می‌گردید. زندگی در میان این قبایل و ارتباط نزدیک با افرادی مانند «ایستاده با مشتش»، «پرنده لگدن»، «باد در موهایش»، «ده خرس» و... و تصاویری از وحشیگری سفیدپوستان، فضای تازه‌ای را برای مخاطب آثار وسترن فراهم می‌کرد که به قولی پس از فیلم «پاییز قبيله شاین» جان فورد تجربه نکرده بود. اما فیلم «افق: یک حماسه آمریکایی- بخش اول»، با کشتار دو مرد و یک پسر بچه سفیدپوست و سپس قتل عام اهالی یک شهرک سفیدپوستان در منطقه‌ای حوالی مکان سکونت قبيله آپاچی به نام افق (Horizon) واقع در دره سان پدرو توسط افراد این قبيله شروع می‌شود.

صحنه‌های کشتار فجیع است، پسر بچه‌ای که کشته شده، مادری بچه در آغوش که هدف تیرهای فراوان قرار گرفته، توحش و سببیت سرخپوستان و در مقابلش، مدنیت و تمدن سفیدپوستان و... همه و همه نگاه نژادپرستانه‌ای عمیق در ذهن تماشاگر می‌گارد، حتی اگر در صحنه‌های بعد شاهد سر ز نش جوانان سرخپوست توسط رئیس قبيله شان باشیم که چرا دست به چنین کاری زدن، در حالی که این سرزنش هم به دلیل خطری است که به عنوان انتقام از سوی سفیدپوستان متوجه آنها خواهد شد.



عکس نوشت

- **تلفن:** ۸۸۷۶۱۲۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
- **پيامک:** ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی • **نشانی:** تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
- **صندوق پستی:** ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ • **امور مشترکین:** ۸۸۷۶۸۸۰
- **چاپ:** چاپخانه‌های همشهری
- **سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:** دارنده گواهینامه انیزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
- **پذیرش سازمان آگهی‌ها:** ۱۸۷۷ (۰۲۱)
- **انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:** ۸۸۵۴۸۸۹۲-۵

تلنگر

زنده ماندن‌ها که روایت کنم

اگر از زیارت اربعین حسینی جا مانده‌ای، مرهمی دارم. پارسال، همین وقت‌ها بود که دم آخر آخر، آن لحظه که دیگر مطمئنی جا مانده‌ای، زنگ زدند گفتند بیا. بیا و پسر کوچکت را هم بیاور که همبازی فرزندان شهدا باشد تا مادرش، خاطر جمع، بتواند خاطر پریشان آرام همسفرانش را روایت کند. بیا روی کاروان خانواده‌های شهدا باش.

رقتم و دیدم که زهرا کیلومترها راه را با من کالسکه راند و از اولین لحظه خواستگاری تا تمام تولدها و سالگردهای زندگی شان برابم گفت، اما هر بار به روز آخر زندگی همسرش، مهدی پختناری رسید، با اشک از روایت شهادت طفره رفت. تاب مرور نداشت...

مادر مسعود عسگری بی یک قطره اشک، دست‌هایش را جلوی صورتم گرفت و گفت: «خودم با همین دست‌ها مسعود را گرفتم و تلقین دادم»، همین زن، وقتی پرچم سیدالشهدا را روی سرش کشیدند و روضه زینب سلام‌الله علیها را خواندند، آن قدر گریه کرد که از حال رفت...



مادر مسعود عسگری بی یک قطره اشک، دست‌هایش را جلوی صورتم گرفت و گفت: «خودم با همین دست‌ها مسعود را گرفتم و تلقین دادم»، همین زن، وقتی پرچم سیدالشهدا را روی سرش کشیدند و روضه زینب سلام‌الله علیها را خواندند، آن قدر گریه کرد که از حال رفت

حالا، امسال مانده‌ام کنج خانه. مانده‌ام روی دست خودم. همسفرانم، همان همسران و مادران شهدا، از حرم عکس می‌گذارند و در مشایه، جای عراقی می‌خورند و من، دیگر جواز و لیاقت همراهی نداشته‌ام. اگر ادعای جاماندگی دارید، خواستم بدانید اینجا هم کسی هست که بدتر از همه، روسپاهار از همه، جا مانده و از خوب‌کسانی هم جا مانده است.

آن سکانس محافظ رفیق را یادتان هست؟ که مسلم را گذاشتند و رفتند، گفتند تو از این جلوتر نمی‌توانی بیایی؟ همان.



گرما بی سابقه هوا در هفته‌های گذشته در ایران و جهان محسوس بود اما به تدریج گنبد حرارتی از روی کشورمان به سمت عراق و عربستان حرکت کرده و قدمها با سنگفرش خیابان و کوچه‌های شهر آشتی می‌کنند.

عکس: رضی‌نهی اسدآزاد ایرنا